

## نقد یا معرفی؟ "روایتی از ما در حدیث دیگران"

ابداع دیگری از سالار عزیزپور زیر نام - روایتی از ما در حدیث دیگران - در سیمای کتاب الکترونیکی در مطبوعه شیشه‌یی بوسیله شاهمامه، از چاپ برآمد.

هنوز نمیدانم که این اوراق تکه تکه را با در نظر داشت رویکرد به " کار هنری " و " نقدِ متن " چه بنامم؟ اثر، کتاب، متن، ... یا ترکیب صدا های متفاوت!

براستی که در اینجا صدا های متفاوتی بر محور مؤلف و تألیف جمع شده است، از صاحبان تذکره نگار تا نقادان ریزه کار، درین سمفونی، در دو سویه واقع متکثر، به شنای گنگا- رود\*، غرق گشته اند:

- معرفی نامه ها

- نقادی ها

معرفی ها و نقد ها، کارگونی متنی شان، چنان گسسته و پریشان است که چندصدایی - من - های پنهان شده را در یکصدایی مؤلفی، باز می کنند. معرفی نامه های این اوراق، بسیار بسیار قدیمی انگیزی می کنند و هنوز در مرز گفتن برای نگفتن قرار دارند، معرفی، از موضع غیبت مؤلف، بالذات، نوعی از نقد ساخت شکنانه است که با برشهای کوتاه ولی تألیف گرایانه اجرا میگردد.

و اما رویکرد به معرفی های صرفن مؤلف گرایانه، در واقع فراموش کردن ساختاریت کارگونی متن است که در حد یک ادای رفیقانه یا دشمنانه و در بهترین صورت، تا یک نقد اخلاقگرایانه پایین می آید، نقد های سنتی و مدرن، در نمای اخلاقی، روانی، سیاسی، که عمدتاً در فرهنگ های جهان سومی شکل میگیرد، اصطکاک نکوهش (ضربه) و ستایش (سجده) است که جرقه واربر پیشانی " خیرگونی و شرگونی " میدرخشد.

پیشفرض " نیک و بد"، " زشتی و زیبایی"، " صحیح و غلط"، " مترقی و سیاه" در حوزه نقد های بعد از نیچه، اگرچه جنبه زبان شناسیک و زیبا شناسیک و روانشناسیک ... و چندین شناسیک داشته باشند بازهم در لاک بدمطلق و خوب مطلق گیر میمانند، چنانچه در صفحات " روایتی از ما در حدیث دیگران " موج میزنند.

چرا نقادی های مبتنی بر سلاخی مؤلف به پایان رسیده است؟ برای اینکه نگاه های جدید در حوزه متن شناسی عرض وجود کرده است! در کشور برباد شده من تا هنوز رسم بر آنست که نقد مؤلف محور باشد، اگر منتقدی مؤلفی را نشناسد، بسیار دشوار است که دست به قلم بزند!

این پیشا - شناخت مؤلف از سوی منتقد است که کار متن شناسی را دچار جنجال میسازد و از ساخت شکنی متن بسوی سلاخی متن نویس کشانده میشود، خاصتن در وضعیت موجود که شناخت منتقد از مؤلف زیر نقد، با تأثیر پذیری از نگاه های تباری و فکری و سیاسی شکل میگیرد. مثلن اگر یک منتقد افغان ملتی بر یک متنی که مؤلف آن ستمی باشد، نقد بنویسد، منتقد، بیشتر شناخت های ته نشین شده و ذخیره های واکنشی خود را در مورد مؤلف بیان میکند نه در مورد نوشتار. البته عکس این قضیه نیز همانطور اتفاق می افتد یعنی منتقد ستمی با متن افغان ملتی کاری ندارد بل برای او سلاخی مؤلف آن متن مطرح است.

اگر یک مارکسیست افغان، متن یک اخوانی وطنی را به نقد بکشد، از مودودی وسید قطب و شریعتی و عبدالله عظام شروع میکند و به مؤلف میرسد و همه خاکهای عالم را بر سر نویسنده میریزاند و اگر یک نقاد اخوانی تصادفن حاضر شود که یک متن زندیق شده را بخواند، در آنصورت اول هفت پُشت مارکسیست افغان را دوباره تکفیر کرده (از مارکس و لنین تا ماؤ و چگوارا) و بعد به فتوای غُرا در مورد نویسنده دست میازد نه به نقد معصومانه نوشته! ..... طالب و سلطنت طلب و غورزنگی و لیبرال - دموکرات و مساواتی و ۹۶ حزب جدیده .... روشنفکران بی طرف (انجیویی) ... و نقد هایی هم از منظر قبیله و زبان و سمت و قریه .... و الخ

من از منظر کف دست خود، میدانم که نسل بد بخت من به مشکل می تواند (به علت عقب ماندگی و دربدری .... تاریخی) از چنبره نقد مؤلف بیرون شود و پنجره ای بسوی متن افگنی باز کند و شاید این مأمول در نسل بیداردگر به تحقق درآید.

**تجربه نشان داده**  
**که در نقد های جدی، رابطه بین منتقد و مؤلف زیر نقد، بعد از عمل نقد به شکل غیر صمیمانه ای برهم خورده و گاهگاهی به سطح دشمنی ارتقا یافته است!! و مخاطبان منتقد و مؤلف از این ویرانی به نفع منتقد و به زیان مؤلف، و یا بر عکس، برای خود لذت ذخیره کرده اند، مثلث منتقد - مؤلف - مخاطب چنان نبوده که نقاد را به لذت پسا - متن برساند و مؤلف زیر نقد را به لذت ابداعی از جنس دگر و مخاطب را به لذت دو سویه! نقاد از نقد میگریزد و مؤلف از نوشتن و مخاطب از هردو!!**

در معرفی های " روایتی از ما در حدیث دیگران " که با روحیه نیمه - تذکره نگاری، نیمه بُر گشته است، از پرداخت های تازه و نگاه های تازه اگر نگوییم بکلی، اغلبین خالی خالی بوده است . این معرفی گونه ها به حیث صدا های متفاوت و هم رنگ، گوشه هایی از کارگونی و مؤلف گونی را برمیتاباند و از برخی گفته ها دریافته ام که معرفی نگاری ها نیز، مصالح یک نقد را فراهم میسازند .

در میان نقد هایی که به لحاظ روشی به نقد میماند، نقد داکتر صبوراالله سیاه سنگ است، برخی ها درشیشه نقادی، بجای نقد روش دار، بی حوصله گی خود را منعکس کرده اند.

وقتی من از یک نقاد (سیاه سنگ) نام میبرم و بر نقدش (تألیف اش) درنگ میکنم، نه بمعنای امتناع از ارزش نامها و نوشته های دیگران است و نه بمعنای گذار از تألیف بسوی تقدیس مؤلف . سیاه سنگ را من از روی متن های خلاقانه اش مطمح نظر دارم نه از روی سوابق و آوازه اش . سیاه سنگ برای من به حیث بلندای یک تألیف مطرح میباشد نه به حیث یک مؤلف قد بلند و زنجیر چشیده .

کتابی که در قرن بیست و یک در قلمرو فرهنگ افغانی چاپ میگردد، حتمی نیست که نقداش مانند نقد لوکاج که بر گوته و شیلر یا فلور و کافکا نوشته است (وسط قرن بیستم)، باشد، یا مانند نقد دریدا که بر مارکس نوشته است (دهه ۹۰ میلادی)، اما لااقل امروزینه گی و کارگونی داشته باشد!

بسیاری از نقد ها و معرفی ها، متأسفانه که به لحاظ نگاه زمانی، مقروض لحظه های تاریخ اند .

و اما، سیاه سنگ به حیث یک منتقد ادبی (تألیفگر) در قرن بیست و یکم کشور من، اگر یگانه پهلوان میدان نقاد ادبی نباشد، باحوصله ترین، ریزه کار ترین، خوش بافت ترین منتقد هم نسلان را گواهی میدهد .

برجستگی های تألیفی سیاه سنگ در عرصه نقد:

- آگاهی سیستماتیک از پیشا مارکس تا نگرش های آوانگارد در دهه ۶۰ میلادی و . . .

- درآمیزی کارکرد ابداعی قلم با فکر زیبایی شناسی مدرن

- جدی گرفتن کارگونی نقد

- حوصله و طولمندی پژوهش در مورد اثر زیر نقد

- خفتگی های ضد - تألیفی سیاه سنگ در حوزه نقد:

- جدی نگرفتن زیبایی شناسی های بعد از دهه آوانگاردیسم

- کمبود توجه به نگاه های نقادی های، هستی شناسانه، بازی های زبانانه، ساخت شکنانه، و به یک کلام که نادیده گرفتن نگرش هایی در وضعیت پس از مدرن

- استفاده از سوابق آثار و خود مؤلف

سیاه سنگ در نقدی که درین مجموعه آمده است، به لحاظ اسلوب، ساختار شکن است، این بخاطری ست که در گام نخست، متن را اوراق میکند و از کل به جز می رود و از صفحه به پارگراف و از پارگراف به جمله و از آن به عباره و واژه و حرف و آوا .

از این منظر هیچ کسی تا آنجا که من به نقادی ها آشنایی دارم، به قلم سیاه سنگ نمیرسد، و اما عیب کار در کجاست! سیاه سنگ با تطبیق روش دریدایی از دریدا میگریزد! ساختار شکنی میکند اما ساختار شکن نیست! شاید بگوید این شگرد، ابداع خود من است، که در آنصورت عیب کار دوچندان میگردد .

پوسته اندیشه ها را میشکند اما خود اندیشه ها را بند بند نمی شکند! واژه ها را میکاود اما صدای نهفته در درون واژه ها را موج شکنی نمی کند .

گفتم که بلحاظ تکنیک، دریدایی عمل میکند (اوراق کردن، توته توته کردن نوشتار) و به لحاظ ساختاریت ساختار (بسته بندی و تولید پسامتن) پیشا- ساختار شکن باقی میماند .

راهی که ما افغانها در حوزه نقد (خاصتن نقد ادبی) به کوبیدن آن ضرورت داریم، جاده ایست که سیاه سنگ آنرا کوبیده است، این وظیفه همه ماست که این روش را با نگاه های پسا ساختار گرایی غنی تر بسازیم .

اگر سیاه سنگ، از چپات زدن بر سر کل نگاه های تازه، دست بکشد، در آنصورت آن عیبی که گاهگاه از بنیان افگنی مؤلف، در آسمان نوشته هایش میغردد، جایش را بیشتر به شالوده شکنی تألیف، خالی خواهد کرد.

اذعان این نکته که معرفی نویسان و نقادانی که بر آثار سالار عزیزپور، زحمت کشیده اند و در مجموعه " روایتی از ما در حدیث دیگران " صف آرایی کرده اند، حرمت هر یک شان در حد صدای ویژه شان، بجای خود باقی ست ولی من با این نقد در نقد، میخواهم بگویم که چرا سالار عزیزپور دست به جمع آوری نظریات دوستان در یک مجموعه زده است ؟

- برای افاده شهرت و مطرح بودن ؟

- برای افزودن یک شماره بر مجموعه آثار ؟

- برای طرح نو در انداختن ؟

با یک نگاه سطحی هم میتوان به این درک رسید که کنار هم نشان دادن صدا های متفاوت در یک سمفونی بنام " مجموعه نقد ها و معرفی ها " فرهنگ جدیدی را اگر نگوییم میاموزاند، زنده که میسازد، چون نقد سیاه سنگ و نکته های جاندار رهپو طرزی و پرخاش احمدی آب سردیست که هر مؤلفی نمیتواند در زیر آن زلف تألیف اش را دوباره شویی کند؟! این شیوه ایست که اگر هر مؤلفی که در زیر نقد رفته است، به آن تن بدهد، و از غم غم و جنگ زرگری تیر شود، شاید روزنه ی دیگری باز شود برای شگوفا شدن نقد، و گریزی باشد از نق نق! بینشی باشد بسوی درک تألیف و متن های پسا تألیف . گریزی باشد از شراهی که مؤلف در آن گم گشته است .

\* تعبیری از نیچه

هالند

نهم جون ۲۰۰۸